

تحلیل شخصیت اصلی زن رمان «از شیطان آموخت و سوزاند» براساس آرای کارن هورنای

روح‌اله خدیوپور^۱، ساره زیرک^{۲*}، عبدالحسین فرزاد^۳

چکیده

در این پژوهش برآن بودیم تا با رویکردی روان‌کاوانه و با تکیه بر آرای کارن هورنای به واکاوی شخصیت ولگا در رمان *از شیطان آموخت و سوزاند* نوشته فرخنده آقائی پردازیم. از این رو به بررسی این مسئله پرداختیم که چه عواملی موجب روان‌رنجوری و اضطراب بنیادی شخصیت اصلی رمان شده‌اند و او از چه سازوکارهای برای مقابله با اضطراب‌هایش استفاده کرده است. نتایج تحقیق حاضر که به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی گردآوری شدند، نشان داد شرایط ناهنجار محیطی و تربیتی همچون وجود مادری روان‌رنجور در کنار فقدان حمایت پدر از عوامل اصلی در شکل‌گیری اضطراب بنیادی در شخصیت ولگا هستند. او برای کاستن از اضطراب‌هایش به گرایش روان‌رنجور حرکت به سوی مردم رومی آورد، اما این رویکرد در تضاد با دیگر تمایلات روان‌رنجور قرار می‌گیرد و موجب تضاد بنیادی در شخصیتش می‌شود. بنابراین ولگا می‌کوشد با روش‌های دیگری همچون تعکس، فاصله‌ای را که بین خود واقعی و خود ایده‌آلی‌اش ایجاد شده است، برطرف کند، اما این مکانیزم نیز بر وخامت وضعیت روانی‌اش می‌افزاید.

کلید واژه‌ها: فرخنده آقائی، از شیطان آموخت و سوزاند، ولگا، کارن هورنای، روان‌رنجوری، اضطراب بنیادی، تضاد بنیادی.

^۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. rkhadvipour@yahoo.com

^۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
sara.zirak@gmail.com

^۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
Abdolhosein.farzad@gmail.com

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسئله

در تعریف روان‌شناسی و جنسیت آورده‌اند که روان‌شناسی «بررسی علمی رفتار و فرایندهای ذهنی» (اتکینسون و همکاران، ۱۳۸۲: ۲۹) است و در تعریف جنسیت این گونه گفته شده است که «جنسیت به ویژگی‌های روان‌شناختی و طبقه‌بندی‌های اجتماعی شکل گرفته در فرهنگ انسانی اشاره دارد.» (ماتلین، ۱۳۹۰: ۵) در سال‌های اولیه روان‌شناسی، بسیاری از روان‌شناسان به تحقیق درباره جنسیت توجه زیادی نکردند. در طول دهه ۱۹۳۰، با این‌که زنان حدود یک‌سوم اعضای انجمن روان‌شناسی آمریکا را تشکیل می‌دادند. «با این حال، به ندرت در دانشگاهی تحقیقی برای پست‌های علمی استخدام می‌شدند تا بتوانند به اجرای تحقیقات روان‌شناسی بپردازند یا در این مورد نظریه‌پردازی کنند.» (همان: ۱۴) در نتیجه، طی نیمه اول قرن بیستم، روان‌شناسی زنان پیشرفت اساسی نکرد، اما در دهه ۱۹۷۰ رشته روان‌شناسی زنان به صورتی چشمگیر گسترش یافت. «محققان مشتاقانه به بررسی موضوعاتی مثل انگیزه زنان برای پیشرفت، خشونت خانگی، آزار جنسی و سایر مسائلی پرداختند که قبلاً از نظر دور مانده بودند.» (همان: ۱۵) از جمله روان‌کاوانی که در این مورد به تحقیق و پژوهش پرداخت و نظریات متفاوتی ارائه کرد، کارن هورنای بود. هورنای برخلاف فروید که عوامل بیولوژیک و فیزیولوژیک را علت و محرک عصبیت می‌دانست، معتقد بود «عامل ایجاد مسائل عصبی، عوامل تربیتی و فرهنگی و اجتماعی است.» (هورنای، ۱۳۹۸: ۱۱) نویسندگان زن معاصر نیز همگام با روان‌کاوان به مسائل فرهنگی و اجتماعی توجه داشته‌اند و با دقت و باریک‌بینی خاص خویش به تبیین و شرح حال زنان معاصر پرداخته‌اند. فروید بر این باور بود که «وصف حیات روانی انسان مسلماً بیش از همه با حوزه کار داستان‌نویسان تناسب دارد. نویسندگان، از زمان‌های بسیار دور تا کنون، منادی دانش و به طریق اولی، منادی روان‌شناسی علمی بوده‌اند.» (فروید، ۱۳۹۹: ۷۷-۷۸)

رمانی که برای این جستار برگزیده‌ایم تا با رویکردی روان‌کاوانه به بررسی شخصیت اصلی آن بپردازیم، *از شیطان آموخت و سوزاند* نام دارد. این رمان نوشته فرخنده آقایی است که چاپ چهارم آن در سال ۱۳۹۸ منتشر شد و مجموعاً ۳۱۱ صفحه است. زنان رمان‌های آقایی در شرایطی

نقش‌های اصلی را بر عهده دارند که عموماً در جوامع مردسالار تصویر زن، کژ و کوژ و ناخوشایند ترسیم می‌شود، «در نظام پدرسالاری، مرد نه فقط مهم‌ترین قدرت‌ها را قبضه کرده و بر خانواده و مدینه حاکم است همچون خدای متعال بر عالم و آدم، بلکه برای تحکیم قدرت خویش، مجموعه به هم پیوسته تصورات و ارزش‌هایی نیز الزام می‌دارد که عدم تعادل و ناهماهنگی میان دو جنس را بر حق جلوه می‌دهد. در واقع بنابه این نظام ارزشی ساخته و پرداخته مرد، مرد بر جهان و همسر خویش حاکم است.» (ستاری، ۱۳۹۸: ۱۰) با این حال آقایی از یک سو با بینش و قلم قوی خود توانسته است، دست به خلق رمان‌هایی بزند که خلأ بین چهره برساخته نظام مردسالار از زن و چهره واقعی او را پر کند و از سوی دیگر، با «نگاه زنانه در پرداختن به مسائل عاطفی و اجتماعی و جزءنگاری پُرحوصله در تدارک ساختمان داستان» (میرعابدینی، ۱۴۰۰: ۱۳) تمایز رمان‌های خویش و نویسندگان مرد را مشخص کند.

طرح ما در این پژوهش توصیفی-تحلیلی است. در بخش توصیفی اطلاعات از طریق اسنادی (فیش‌برداری به شکل توصیفی) و پیمایشی (استفاده از نظریه کارن هورنای) گردآوری می‌شود. برای دستیابی به هدف پژوهش، اثر برگزیده مورد مطالعه قرار می‌گیرد و سازوکار اضطراب بنیادی و تضاد بنیادی و خودایده‌آلی از دیدگاه کارن هورنای استخراج و سپس به روش تحلیل محتوا مطالب مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند.

۱-۲- پیشینه پژوهش

درباره شخصیت اصلی زن رمان *از شیطان آموخت و سوزاند* نوشته فرخنده آقائی تاکنون مقاله‌ای با رویکرد روان‌کاوانه به رشته تحریر در نیامده است و پژوهش‌های صورت گرفته از منظرهای متفاوتی همچون هویت و روایت زمان به تحلیل این رمان پرداخته‌اند که در این جا به ذکر آن‌ها می‌پردازیم:

- نتایج مقاله «بازنمایی جلوه‌های زنانه در سه رمان از نویسندگان زن ایرانی» نشان می‌دهد که بازتاب شخصیت زن در رمان‌های برگزیده، نمودی از محدودیت‌های جنسیتی در جامعه است. (بنی‌طرفی و حاتم‌پور، ۱۳۹۸)

- نتایج مقاله «بررسی مؤلفه‌های اصلی مشترک ترسیم شده از شخصیت زنان سنتی و مدرن در آثار زویا پیرزاد و فرخنده آقائی» نشان می‌دهد، شخصیت زنان سنتی با ویژگی‌هایی چون خانه‌داری، انجام نقش‌های جنسیتی، انفعال در برابر نظام مردسالار و تابعیت از سنن مرسوم، ترسیم می‌شود و در مقابل چهره زنان مدرن آثارشان با اموری چون اشتغال، اثبات هویت زنانه و مبارزه با مردسالاری توصیف شده است. (عظیمی و صادقی، ۱۴۰۰).
- نتایج مقاله «هویت در رمان از شیطان آموخت و سوزاند اثر فرخنده آقایی (بر پایه تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف)» نشان می‌دهد که بافت تاریخی و اجتماعی تا چه اندازه در فرآیند شکل‌گیری گفتمان در این متن روایی مؤثر بوده است. (جاور و علیزاده، ۱۳۹۶).
- مقاله «روایت زمان در رمان از شیطان آموخت و سوزاند» به بررسی و تحلیل چگونگی روایت و روابط زمانمند آن در این اثر از نظرگاه ژرار ژنت می‌پردازد و اهمیت به‌کارگیری عنصر زمان و وابسته‌ها و هم‌بسته‌های آن را به عنوان یکی از بنیان‌های روایت‌های مدرنیستی بازمی‌نماید. (فاضلی و تقی‌نژاد، ۱۳۸۹).
- بنابراین تحلیل و بررسی شخصیت اصلی این رمان با رویکردی روان‌کاوانه و بر اساس نظریات کارن هورنای گامی نو برای شناخت بهتر این اثر به شمار می‌آید.

۳-۱- پرسش‌های پژوهش

- این جستار می‌کوشد به این پرسش‌ها پاسخ دهد:
- ۱- چه عواملی (بیولوژیک یا عوامل فرهنگی و تربیتی) سبب روان‌رنجوری شخصیت اصلی رمان شده‌اند؟
 - ۲- چه عواملی باعث ایجاد تضاد اساسی در شخصیت ولگا شده‌اند؟
 - ۳- ولگا برای محافظت خویش در برابر تضاد اساسی دست به چه اقداماتی می‌زند؟

۴-۱- بیان چارچوب نظری پژوهش

۴-۱-۱- نظریه روان‌کاوانه کارن هورنای (Karen Horney)

هورنای در ابتدا از پیروان فروید بود، اما بسیاری از آرای او را تغییر داد. هورنای برخلاف فروید، معتقد بود «که مسائل روانی انسان علل تربیتی و اجتماعی دارند.» (هورنای، ۱۳۹۸: ۱۱) او درباره اهمیت سال‌های اولیه کودکی در شکل دادن شخصیت بزرگسال، با فروید موافق بود، اما درباره جزئیات شکل‌گیری آن با او اختلاف داشت. «هورنای معتقد بود که نیروهای اجتماعی در کودکی، نه نیروهای زیستی، بر رشد شخصیت تأثیر دارند. نه مراحل رشد همگانی وجود دارد و نه تعارض‌های کودکی اجتناب‌ناپذیر. بلکه، رابطه اجتماعی بین کودک و والدین او، عامل اساسی است.» (شولتز، ۱۴۰۰: ۲۳۷) اما از سوی دیگر تمام تمرکز خود را بر روی دوران کودکی نگذاشت و معتقد بود که «انسان عصبی را باید به عنوان مسئله‌ای که هم اکنون وجود دارد بررسی کرد و شناخت؛ باید دید «ساختمان عصبیت» به صورتی که هم اکنون هست، دارای چه خصوصیات است؛ در آن چه مسائلی وجود دارد؛ و شخص عصبی برای حل آن مسائل به چه تلاش‌ها و حیل‌هایی متوسل می‌شود. ولی از این‌که من روی مسائل فعلی تکیه می‌کنم نباید این توهم پیش آید که نقش عوامل زمان کودکی را در ایجاد آن‌ها نادیده می‌گیرم و به حساب نمی‌آورم.» (هورنای، ۱۳۹۸: ۹-۱۰) به اعتقاد او درست است که عوامل دوران کودکی از نظر فراهم آوردن بسترهای مناسب برای رشد «عصبیت» نقش اساسی را دارند، «ولی نمی‌توان گفت علت مشکلات فعلی انسان تنها آن عوامل هستند؛ یا مسائل موجود شخص عصبی دقیقاً همان ماهیت مسائل زمان کودکی را دارند.» (همان: ۱۰)

۴-۱-۲- مفهوم عصبیت

به اعتقاد هورنای «اولین نشانه عصبیت، غیرعادی بودن رفتارها و عدم انطباق آن رفتارها و عکس‌العمل‌ها با معیارها و الگوهای محیطی است که شخص در آن زندگی می‌کند.» (همان: ۱۵) او همچنین از دو علامت و نمود خارجی در تمام انواع عصبیت‌ها نام می‌برد که یکی «انعطاف‌ناپذیری یا اجباری بودن رفتارها و عکس‌العمل‌ها و دیگری عدم استفاده از امکانات

واقعی.» (همان: ۲۰) است. هورنای در کنار این عوامل از اضطراب به عنوان علامت درونی عصبیت نام می‌برد و می‌گوید «من آن را به منزلهٔ موتور محرک عصبیت می‌دانم و در تمام تیپ‌های عصبی به چشم می‌خورد» (همان)

۱-۴-۳- ساختمان عصبیت

هورنای پس از سال‌ها مطالعه و بررسی به این نتیجه رسید که «انگیزه اصلی رفتار انسان، احساس امنیت است.» (شاملو، ۱۳۹۰: ۹۴) تجربه کردن احساس امنیت و فقدان ترس، برای رشد شخصیت بهنجار کودک اهمیت زیادی دارد. امنیت کودک کلاً بستگی دارد به این‌که چگونه والدین با او رفتار کنند. والدین با نشان ندادن صمیمیت و محبت نکردن به کودک، امنیت او را تضعیف می‌کنند. هورنای معتقد بود که کودکان می‌فهمند محبت والدین‌شان واقعی است یا نه. هورنای بر درماندگی کودک بسیار تأکید کرد. احساس درماندگی کودک به رفتار والدین آن‌ها بستگی دارد. هرچه کودکان بیشتر احساس درماندگی کنند، کمتر جرئت می‌کنند که با والدین خود مخالفت کرده یا نافرمانی کنند. «این بدان معنی است که کودک خصومت ناشی از آن را سرکوب خواهد کرد و در واقع می‌گوید: چون به تو نیاز دارم مجبورم خصومت را سرکوب کنم.» (شولتز، ۱۴۰۰: ۲۳۸)

۴-۴-۱- خصومت بنیادی (basic hostility)

والدین از طریق تنبیه یا شکل‌های ظریف‌تر تهدید و ارباب، به راحتی می‌توانند باعث شوند که کودکان از آن‌ها بترسند. هرچه کودکان بیشتر بترسند، خصومت‌شان را بیشتر سرکوب خواهند کرد. در این مورد «کودک می‌گوید: چون از تو می‌ترسم باید خصومت را سرکوب کنم.» (همان: ۲۳۸) بنابراین اگر والدین نیازهای کودک به ایمنی و خشنودی را برآورده نکنند، کودک احساس خصومت بنیادی را در قبال آن‌ها پرورش می‌دهد. با این حال، کودکان به ندرت این خصومت را به صورت خشم نشان می‌دهند. آن‌ها خصومت به والدین‌شان را سرکوب می‌کنند و از آن مطلع نمی‌شوند.

۵-۴-۱- اضطراب بنیادی (basic anxiety)

خصوصیت سرکوب شده به حس ناامنی و نگرانی منجر می‌شود. این حالت، اضطراب بنیادی نامیده می‌شود که هورنای آن را به این صورت تعریف کرد: «احساس منزوی و درمانده بودن در دنیایی که بالقوه متخاصم پنداشته می‌شود... هورنای معتقد بود که خصوصیت بنیادی و اضطراب بنیادی به طور جدایی‌ناپذیری درهم تنیده‌اند.» (فیست، ۱۴۰۰: ۲۴۸)

اضطراب بنیادی به خودی خود روان‌رنجوری نیست، بلکه «خاک حاصلخیزی است که روان‌رنجوری می‌تواند در هر زمانی در آن پرورش یابد.» (همان: ۲۴۸) اضطراب بنیادی بر روابط فرد با دیگران تأثیر می‌گذارد و به همین سبب شخص با روش‌های ناسالم سعی در کنار آمدن با دیگران دارد. هورنای ابتدا چهار روش کلی را مشخص نمود که افراد به وسیله آن‌ها از خودشان در برابر احساس تنها بودن در دنیای بالقوه متخاصم، محافظت می‌کنند، اما در پی تکامل نظریه‌اش این روش‌ها را اصلاح کرد. روش اول جلب کردن عشق و محبت، دومین روش مطیع بودن، سومین روش کسب کردن قدرت و چهارمین سازوکار محافظ، کناره‌گیری است.

این چهار سازوکار محافظت از خود که هورنای مطرح کرد، یک هدف دارند: دفاع از شخص در برابر اضطراب بنیادی. «آن‌ها به جای خشنودی یا لذت، فرد را برای جست‌وجو کردن امنیت و اطمینان خاطر برانگیخته می‌کنند. آن‌ها دفاع علیه رنج هستند، نه جست‌وجوی بهزیستی... امکان دارد که این سازوکار اضطراب را کاهش دهند، اما معمولاً به قیمت تحلیل رفتن شخصیت فرد تمام می‌شود.» (شولتز، ۱۴۰۰: ۲۴۱-۲۴۰) این روش‌های محافظ لزوماً بیانگر روان‌رنجوری نیستند و هورنای باور داشت که همه افراد تا اندازه‌ای از آن‌ها استفاده می‌کنند. «این روش‌ها زمانی بیمارگون می‌شوند که افراد احساس کنند مجبورند به آن‌ها متکی باشند و بنابراین، نتوانند راهبردهای میان‌فردی گوناگون را به کار گیرند. بنابراین، بی‌اختیاری ویژگی بارز تمام سایق‌های روان‌رنجور است.» (فیست، ۱۴۰۰: ۲۴۹)

۶-۴-۱- نیازهای روانرنجور (neurotic needs)

هورنای موقتاً ده طبقه از نیازهای روانرنجور را مشخص کرد که تلاش‌های افراد روانرنجور را برای مبارزه با اضطراب بنیادی توصیف می‌کنند. این نیازها از چهار روش محافظتی که قبلاً مورد بحث قرار دادیم اختصاصی‌تر هستند، اما همان راهبردهای دفاعی اساسی را توصیف می‌کنند. این ده طبقه نیازهای روانرنجور با یکدیگر همپوش هستند و یک نفر می‌تواند بیش از یک مورد را به کار برد. این نیازها از این قرارند: «۱- نیاز روانرنجور به محبت و تأیید؛ ۲- نیاز روانرنجور به همسری قدرتمند؛ ۳- نیاز روانرنجور به محدود کردن زندگی در مرزهای تنگ؛ ۴- نیاز روانرنجور به قدرت؛ ۵- نیاز روانرنجور به بهره‌کشی از دیگران؛ ۶- نیاز روانرنجور به شهرت یا مقام اجتماعی؛ ۷- نیاز روانرنجور به تحسین شخصی؛ ۸- نیاز روانرنجور به جاه‌طلبی و موفقیت شخصی؛ ۹- نیاز روانرنجور به خودبستگی و استقلال و ۱۰- نیاز روانرنجور به کمال و آسیب‌ناپذیری» (همان: ۲۵۲-۲۵۰)

هورنای خاطرنشان کرد که همه ما این نیازها را تا اندازه‌ای نشان می‌دهیم. هیچ یک از این نیازها به مفهوم روزمره و گذرا، ناهنجار یا روانرنجور نیستند. «چیزی که آن‌ها را ناهنجار می‌کند این است که فرد به عنوان تنها راه برای حل کردن اضطراب بنیادی، شدیداً و بی‌اختیار به دنبال ارضا کردن آن‌ها باشد. وقتی این اتفاق می‌افتد، نیاز روانرنجور با غلبه کردن بر شخصیت، به طور فزاینده‌ای شدید و از آن پس خودکامه می‌شود.» (شولتز، ۱۴۰۰: ۲۴۲) ارضا کردن این نیازها به ما کمک نمی‌کند احساس امنیت کنیم، بلکه فقط به ما کمک می‌کند تا از ناراحتی ایجادشده به وسیله اضطراب بگریزیم. وقتی نظریه هورنای تکامل یافت، متوجه شد که فهرست ۱۰ نیاز روانرنجور را می‌توان به سه طبقه کلی دسته‌بندی کرد، به طوری که هر یک با نگرش اساسی فرد در قبال خود و دیگران ارتباط داشته باشد.

۷-۴-۱- گرایش‌های روانرنجور (neurotic trends)

هورنای در سال ۱۹۴۵ سه نگرش اساسی یا گرایش‌های روانرنجور را مشخص کرد: «حرکت به سوی مردم، حرکت علیه مردم و حرکت به دور از مردم.» (فیست، ۱۴۰۰: ۲۵۲) گرچه

این گرایش‌های روان‌رنجور، نظریه روان‌رنجوری هورنای را تشکیل می‌دهند، در مورد افراد بهنجار نیز صدق می‌کند. البته بین نگرش‌های بهنجار و روان‌رنجور تفاوت‌های مهمی وجود دارد. در حالی که افراد بهنجار عمدتاً یا کاملاً از راهبردهای خودشان در رابطه با دیگران آگاه هستند، افراد روان‌رنجور از نگرش‌های اساسی خود آگاه نیستند. «افراد بهنجار آزادی انتخاب عمل دارند، اما افراد روان‌رنجور وادار به عمل می‌شوند. در حالی که افراد بهنجار دستخوش تعارض خفیف می‌شوند، افراد روان‌رنجور دچار تعارض شدید و حل‌نشده می‌شوند. افراد بهنجار می‌توانند از بین انواع راهبردها انتخاب کنند، ولی افراد روان‌رنجور به یک گرایش، محدود هستند.» (همان: ۲۵۲)

۱-۷-۴-۱- حرکت به سوی مردم (moving towards people)

«مفهوم حرکت به سوی مردم از نظر هورنای به معنی حرکت به سوی آن‌ها با حال و هوای محبت واقعی نیست، بلکه به نیاز روان‌رنجور به محافظت از خود در برابر احساس درماندگی اشاره دارد. افراد مطیع در تلاش برای محافظت از خودشان در برابر احساس درماندگی، یک یا هر دو نیاز اول روان‌رنجور را نشان می‌دهند؛ یعنی، آن‌ها نومی‌دانه برای کسب محبت و تأیید دیگران تلاش می‌کنند یا به دنبال همسر قدرتمندی می‌گردند که مسئولیت زندگی آن‌ها را برعهده بگیرد... افراد روان‌رنجوری که این فلسفه را اختیار می‌کنند، احتمالاً خود را مهربان، سخاوتمند، ازخودگذشته، فروتن و حساس نسبت به احساسات دیگران می‌انگارند. آن‌ها دوست دارند زبردست دیگران باشند. دیگران را باهوش‌تر و جذاب‌تر بدانند و خود را بر طبق آنچه دیگران درباره آن‌ها فکر می‌کنند، ارزیابی کنند.» (همان: ۲۵۴)

۱-۷-۴-۲- حرکت علیه مردم (moving against people)

«درست به همان صورتی که افراد مطیع فرض می‌کنند همه خوب هستند، افراد پرخاشگر مسلم می‌دانند که همه متخاصم‌اند. در نتیجه، آن‌ها راهبرد حرکت علیه مردم را اختیار می‌کنند. افراد روان‌رنجور پرخاشگر، مانند افراد مطیع بی‌اختیار هستند و رفتار آن‌ها نیز توسط اضطراب

بنیادی برانگیخته می‌شود. این افراد به جای این‌که به صورت سلطه‌پذیر و وابسته به سوی مردم بروند، بی‌رحمانه یا ظالمانه علیه آن‌ها حرکت می‌کنند. آن‌ها با نیاز شدید به بهره‌کشی از دیگران و استفاده از آن‌ها برای منافع شخصی، برانگیخته می‌شوند. این افراد به ندرت اشتباهات خود را می‌پذیرند و به صورت اجباری برانگیخته می‌شوند تا عالی، قدرتمند و برتر به نظر برسند... امکان دارد آن‌ها در کار خود سخت‌کوش و با درایت به نظر برسند، ولی از خود کار لذت کمی می‌برند. انگیزه اصلی آن‌ها قدرت، مقام و جاه‌طلبی است... حرکت به سوی دیگران و حرکت علیه دیگران، از چند نظر، دو قطب مخالف هستند. فرد مطیع مجبور است محبت هر کسی را جلب کند، در حالی که فرد پرخاشگر هر کسی را دشمن بالقوه می‌داند. با این حال، برای هر دو تیپ مرکز ثقل بیرون از شخص قرار دارد. هر دو به دیگران نیاز دارند. افراد مطیع برای ارضای احساس درماندگی‌شان به دیگران نیاز دارند، افراد پرخاشگر از دیگران به عنوان محافظی در برابر خصومت واقعی یا خیالی استفاده می‌کنند. در مقابل، برای سومین گرایش روان‌رنجور، دیگران اهمیت کمتری دارند.» (همان: ۲۵۴-۲۵۵)

۳-۷-۴-۱- حرکت به دور از مردم (moving around people)

افرادی که با عنوان شخصیت جدا توصیف می‌شوند برای حرکت به دور از مردم و حفظ کردن فاصله عاطفی خود از دیگران برانگیخته می‌شوند. «آن‌ها نباید دوست بدارند، متنفر شوند، با دیگران همکاری کنند یا به هر شکلی درگیر شوند. آن‌ها برای رسیدن به این جدایی کامل، سعی می‌کنند خودبسنده شوند. اگر قرار باشد که آن‌ها به صورت شخصیت‌های جدا عمل کنند باید به امکانات خودشان تکیه کنند که در این صورت، باید کاملاً رشد یافته باشند. شخصیت‌های جدا میل زیادی به خلوت و تنهایی دارند. آن‌ها نیاز دارند که بیشتر اوقات خود را تنها سپری کنند و حتی گوش کردن به موسیقی، آن‌ها را آشفته می‌کند. نیاز این افراد به استقلال، آن‌ها را نسبت به هرگونه تلاش برای تأثیرپذیری، وادار شدن به انجام کاری یا متعهد شدن، حساس می‌کند. شخصیت‌های جدا باید از تمام قیدوبندها، از جمله جدول‌های زمان‌بندی، تعهدات بلندمدت نظیر ازدواج یا وام و گاهی حتی فشار کمر بند یا کراوات، اجتناب کنند. آن‌ها باید احساس برتری کنند،

اما نه به صورت شخصیت‌های پرخاشگر. چون افراد جدا نمی‌توانند به طور فعال برای برتری با دیگران رقابت کنند. معتقدند که عظمت آن‌ها باید به طور خودکار، بدون این‌که تلاشی به خرج دهند، شناخته شود. یکی از جلوه‌های احساس برتری این است که فرد بی‌نظیر است و با هرکس دیگری تفاوت دارد. شخصیت‌های جدا، تمام احساسات نسبت به دیگران، مخصوصاً احساس عشق و نفرت را انکار کرده و از آن‌ها جلوگیری می‌کنند.» (شولتز، ۱۴۰۰: ۲۴۵-۲۴۶)

۸-۴-۱- تضاد بنیادی (basic conflict)

هورنای دریافت که در شخص روان‌رنجور، یکی از این سه گرایش حاکم است و دو گرایش دیگر با شدت کمتری وجود دارند. گرایش روان‌رنجور مسلط، رفتارها و نگرش فرد را در قبال دیگران تعیین می‌کند. این همان شیوه عمل و فکر کردن است که وظیفه کنترل اضطراب بنیادی را بهتر انجام می‌دهد و هرگونه انحراف از آن، برای فرد تهدید کننده است. به همین دلیل دو گرایش دیگر باید سرکوب شوند که این خود به مشکلات بیشتری می‌انجامد. هرگونه نشانه‌ای دال بر این‌که گرایش سرکوب شده برای ابراز فشار می‌آورد، موجب تعارض در درون فرد می‌شود. در نظام هورنای «تعارض به صورت ناسازگاری اساسی سه گرایش روان‌رنجور تعریف شده است. این تعارض، اساس روان‌رنجوری است. همه ما خواه روان‌رنجور یا بهنجار از مقداری تعارض بین این شیوه اصولاً سازش‌ناپذیر، رنج می‌بریم. تفاوت فرد بهنجار با فرد روان‌رنجور به شدت این تعارض مربوط می‌شود. این تعارض در فرد روان‌رنجور خیلی شدیدتر است.» (همان: ۲۴۶)

۹-۴-۱ خود ایده‌آلی (idealized self-image)

تضاد اساسی وجود شخص را تجزیه می‌کند و مانع یکپارچگی و وحدت روانی او می‌شود و شخص را از داشتن یک شخصیت محکم محروم می‌کند. بنابراین شخص عصبی برای مصون ماندن از آزار تضادهای درونی از روش‌هایی استفاده می‌کند. یکی از این روش‌ها ایجاد یک «خود ایده‌آلی» است. «شخص عصبی در ذهنش مقداری صفات و فضایل ایده‌آل می‌سازد و خود را دارای آن صفات و فضایل تصور می‌کند. تصویری از خودش می‌سازد که به میزان زیادی با آنچه

واقعاً هست فاصله و تفاوت دارد. نوع این صفات و فضایل بستگی به چگونگی شخصیت و ساختار روحی او دارد.» (هورنای، ۱۳۹۹ الف: ۷۷) به میزانی که تصورات ایده‌آلی غیرواقعی باشند، شخص را متزلزل و محتاج تأیید و تمجید دیگران می‌سازند. انسان برای صفات و خصالی که واقعاً دارد محتاج تحسین، تمجید و تصویب دیگران نیست. بلکه به خاطر صفاتی که در او نیست یا لااقل به آن اندازه که او تصور می‌کند نیست، احتیاج به تأیید دیگران پیدا می‌کند و حساسیت نشان می‌دهد. «کلمه «باید» شلاقی است که با آن شخص روان‌رنجور خود را به طرف «خود تصویری» می‌راند و می‌کوشد تا به وسیله آن فاصله «خود واقعی» (actual self) و «خود تصویری» را از بین ببرد.» (همان: ۸۰) هورنای معتقد است اولین وظیفه مهم خود ایده‌آلی این است که «جانشین اعتماد به نفس و مناعت واقعی می‌شود.» (همان: ۸۲)

۱۰-۴-۱- تعکس (externalization)

شخص عصبی با وجود «خود ایده‌آلی»، «خود واقعی» اش را نیز می‌بیند و از وجود آن رنج می‌برد. در روز صدها اشتباه و خطا از او سر می‌زند که ابداً در شأن خود ایده‌آلی او نیست. حال برای آن که این رنج را نیز تخفیف و تسکین دهد، می‌کوشد تا مسبب ایده‌آل و بی‌نقص نبودن خود را عوامل خارجی تصور کند. بدین منظور متوسل به «تعکس» می‌شود. یعنی «کلیه جریان‌های ذهنی خود را به بیرون از خود منعکس می‌کند و در تصوّرش نوعی واقعیت خارجی به آن‌ها می‌دهد. مثلاً شخص عصبی در خود احساس حقارت می‌کند، ولی این‌طور به نظرش می‌رسد که دیگران به چشم حقارت او را نگاه می‌کنند. یا خودش از خودش متنفر و منزجر است، ولی فکر می‌کند چنین احساساتی را دیگران نسبت به او دارند.» (همان: ۱۵)

۱۱-۴-۱- تعادل تصنعی و سطحی

چنان که پیش از این گفته شد، شخص عصبی برای رفع تضاد اساسی وجودش، به بعضی حیل‌های دفاعی از قبیل خود ایده‌آلی و تعکس متوسل می‌شود. این روش‌ها او را از صحنه جدال‌های درونی‌اش دور و بی‌خبر نگه می‌دارند، اما همان‌طور که دیدیم مسائل بی‌شماری با خود

به همراه می‌آورند که برای رفع آن‌ها به اتخاذ تدابیری دیگر نیاز می‌شود تا به کمک آن‌ها شخص روان‌رنجور تعادلی سطحی در روانش ایجاد کند. بدین منظور شخص عصبی به طور ناآگاه به روش‌های دفاعی خاصی متوسل می‌شود که می‌توان آن‌ها را به صورت زیر طبقه‌بندی کرد: «تیره و محو کردن بعضی حقایق و واقعیت‌های مربوط به خود، طبقه‌بندی و ایجاد عایق‌هایی در ذهن، منطق‌سازی، کنترل شدید خود، داوری و حکمیت به نفع خود، طفره رفتن، شک و بدگمانی.» (همان: ۱۱۱)

۵-۱- معرفی شخصیت اصلی رمان: «ولگا»

ولگا شخصیت اصلی رمان *از شیطان آموخت و سوزاند*، زنی مسیحی و ۴۲ ساله است. دفتر یادداشتی دارد که تمام وقایع و اتفاقات روزانه‌اش را در آن می‌نویسد. از وضعیت پدرش هیچ‌گونه اطلاعی ندارد و کسی راجع به او چیزی نمی‌گوید: «در مورد پدرم پرسیدم... به تابلوها اشاره کرد و گفت: حالا دیگر چه فرقی می‌کند چه کسی پدر چه کسی باشد؟» (آقائی، ۱۳۹۸: ۴۰-۴۱) مادرش نیز به سبب مشکلات روانی مدتی در آمین‌آباد بستری می‌شود و در فقر و نداری می‌میرد و یکی از ترس‌های ولگا آن است که به وضعیت مادرش دچار شود. ولگا به خاطر شرایط روانی مادرش در اولین فرصتی که پیش می‌آید از او جدا و تا زمان ازدواجش در پانسیون مستقر می‌شود. ازدواج او با مردی مسلمان با مخالفت مادر و طرد از جامعه آرامنه مواجه می‌شود: «از وقتی با یک مسلمان ازدواج کردم، هیچ‌کدام از آن‌ها مرا به عروسی دعوت نکرده‌اند.» (همان: ۱۱۵)

سرانجام، ازدواج او و همسر مسلمانش به جدایی ختم می‌شود و ولگا از سوی شوهرش که او را نجس می‌داند، رانده و حضانت پسرش نیز از او گرفته می‌شود: «شوهرم، به جرم مسیحی بودن، مرا از خانه بیرون انداخت. من نجس بودم و او پاک و منزّه بود و باید پسر مرا بدون مادر در فقر و فلاکت بزرگ می‌کرد.» (همان: ۱۱۶-۱۱۵)

ولگا به سبب طرد شدن از سوی خانواده همسر و جامعه آرامنه، سرپناه و درآمدی برای گذران زندگی ندارد، مدتی در خانه دوستان و بستگانش می‌ماند و مورد بی‌احترامی و حتی تجاوز قرار می‌گیرد، بنابراین تصمیم می‌گیرد در کتابخانه فرهنگسرای اندیشه ساکن شود. بیشتر از یک

سال شب‌ها در کتابخانه می‌خواند، اما با تغییر مدیریت، عذرش از کتابخانه خواسته می‌شود. او سرانجام با دوندگی فراوان و تدریس زبان و نگهداری از کودکان و قرض کردن از مؤسسات گوناگون و ماهیانه‌هایی که از خاله‌اش می‌گیرد، موفق می‌شود خانه‌ای را در جنوب تهران برای خودش اجاره کند و در آن‌جا ساکن شود.

۲- بحث و تحلیل

۲-۱- بررسی روان‌نجوری در شخصیت ولگا

غیرعادی بودن رفتارها و عدم انطباق عکس‌العمل‌ها با معیارها و الگوهای محیطی که شخص در آن زندگی می‌کند جزو اولین نشانه‌های روان‌رنجوری در شخصیت ولگا هستند. از جمله رفتارهای غیرمادی ولگا می‌توان به قرض‌های متعدد او از دیگران، اشاره کرد: «از اعظم محمدی ۴۰۰۰ تومان برای پست مدارک کنکور قرض کردم.» (همان: ۶۵)

«مصرف داروهایم را شروع کرده‌ام. دکتر تشخیص عفونت شدید داده، به مسجدالرضا رفتم و از آقای یونسین بابت دارو دو هزار تومان قرض کردم.» (همان: ۱۱)

«بعد از ظهر برای خرید و تزریق دیکلوفناک ۵۰۰ تومان قرض کردم.» (همان: ۱۹)

«قرض آقای هدایتی ۱۸۰۰ تومان، خانم عرب ۷۲۰۰، خانم روحانی ۵۰۰۰ تومان، خانم

خیرآبادی ۳۰۰۰ تومان، سودابه ۱۰۰۰ تومان، آقای فاطمی ۲۰۰۰ تومان.» (همان: ۱۱۳)

قرض‌های ولگا معلول و لخرجی‌های اوست. او با قرض گرفتن‌های متعدد در پی جبران کسری‌هایش می‌باشد. او با این‌که از نظر مالی در مضیقه است، از بیماری‌های متعدد رنج می‌برد، در کتابخانه عمومی شهر می‌خواند، با ماهانه‌های خاله‌اش و قرض گرفتن از دیگران گذران زندگی می‌کند، با این حال درآمدهایش را در موارد غیرضروری خرج می‌کند. به طور مثال به سالن‌های آرایشی می‌رود که با توجه به شرایط او چندان ضروری نیستند: «به خانه زیبایی رفتم. احساس شادی و طراوت داشتم.» (همان: ۲۲)

در کلاس‌هایی ثبت نام می‌کند که با توجه به وضعیت بی‌خانمانی و بی‌پولیش چندان واجب نیستند: «به در خانه سارا مطیعی رفتم. از او هفت هزار تومان قرض گرفتم برای شهریه ترم اول مهندسی طراحی ذهن و کتاب‌های آن.» (همان: ۱۹)

با توجه به بدهکاری‌هایش به دیگران به سفرهای می‌رود که اضطراری در آن‌ها نیست: «خیلی وقت است مسافرت نرفته‌ام.» (همان)

زمانی که آگهی تور را روی شیشه در ورودی کتابخانه می‌بیند، تصمیم می‌گیرد به تور ماسوله برود. مبلغ شیرینی‌هایی که برای این مسافرت برای خودش می‌خرد ۵۷۳۰ تومان می‌شود: «مقداری شیرینی خریدم. می‌خواهم برای رفتن به ماسوله چند جور شیرینی داشته باشم.» (همان: ۲۲)

و همه این‌ها در حالی است که مجموع حقوق دریافتی‌اش از یک شرکت بازرگانی ۲۵ هزار تومان بیشتر نیست و او برای مسائل ضروری زندگی‌اش همچون دوا و درمان نیاز دارد که از دیگران قرض کند:

«هزار تومان از اعظم دانشجوی پزشکی قرض کردم. به درمانگاه رفتم و پنی‌سیلین و ویتامین ث تزریق کردم.» (همان: ۲۱)

از دیگر خصوصیات ولگا می‌توان به انعطاف‌ناپذیری یا اجباری بودن رفتارها و عکس‌العمل‌ها و عدم استفاده او از امکانات واقعی اشاره کرد. از جمله مواردی که شاهد اجبار در رفتار ولگا هستیم، زمانی است که به خانه شخصی به نام هوهان و خواهرش می‌رود: «می‌دانم که صبح طبق معمول یک اسکناس هزار تومانی به من می‌دهد و می‌گوید باید بروم. دست از این عادت کثیفش برنمی‌دارد. خودش بهتر می‌داند که توانایی ندارد و فقط دوست دارد مرا به کثافت بکشد و به من توهین کند.» (همان: ۲۱۵)

هوهان اولین شخصی است که بعد از جدایی ولگا از همسرش به او تجاوز می‌کند، اما او باز به سوی هوهان و خواهرش باز می‌گردد و خویش را مجبور می‌داند که در خانه آن‌ها بماند: «من از بدبختی باز مجبورم در خانه او بخوابم.» (همان: ۲۱۵)

از دیگر رفتارهایی که از شخصیت انعطاف‌ناپذیر او حکایت دارد و پیش از این هم درباره‌اش گفته شد می‌توان به قرض‌های مکرر او یا خریدهایی اشاره کرد که چندان ضروری نیستند، اما او به دلیل عدم انعطاف لازم قادر نیست، خود را با شرایط بعد از طلاق که فردی بی‌خانمان و بدون شغل و یا منابع قوی مالی است، هماهنگ کند و از امکانات واقعی زندگی بهره‌مند شود: «فکر کنم در این مدت فهمیده که من چه تپیی هستم. در چه هتل‌ها و رستوران‌هایی غذا خوردم. او می‌داند که من هم در خارج از کشور هیلتون‌ها را دیده‌ام. هتل‌های شیک در سواحل مدیترانه، خیلی گران با غذاهای عالی، انواع غذاهای سطح بالا به قول انگلیسی‌ها پاش.» (همان: ۲۰)

در واقع ولگا به سبب انعطاف‌ناپذیری، همچنان می‌خواهد سبک زندگی‌اش مانند دوران‌ی باشد که حقوق مناسبی داشته و به سفرهای خارج از کشور می‌رفته است، بدین سبب از افراد گوناگون مدام قرض می‌گیرد تا به سبک زندگی سابقش باز گردد.

۲-۲- بررسی خصومت بنیادی در شخصیت ولگا

در این بخش به تحلیل عواملی می‌پردازیم که موجب شکل‌گیری خصومت بنیادی در شخصیت ولگا شده‌اند. هورنای بر این مهم تأکید می‌کند که در پس هر حادثه‌ای که منجر به آشفتگی روانی شخص می‌شود، «حادثه‌ای دیگر نهفته است که زمینه روحی شخص را مستعد آن آشفتگی کرده است» (هورنای، ۱۳۹۸: ۸۱) و از سوی دیگر معتقد است که «تعارض روان‌رنجور می‌تواند تقریباً از هر مرحله رشد ناشی شود، اما کودکی دوره‌ای است که اکثر مشکلات از آن حاصل می‌شوند». (فیست، ۱۴۰۰: ۲۴۶) تحلیل شخصیت ولگا نیز برای ما روشن می‌کند که مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری نطفه عصیبت در شخصیتش به ایام کودکی و وجود مادر روان‌رنجورش بازمی‌گردد: «در رازی پرونده مادرم را آوردند و به من نشان دادند. به مادرم دو بار شوک مغزی داده بودند.» (آقائی، ۱۳۹۸: ۸۳)

مادر ولگا به سبب روان‌رنجوری بارها اقدام به کتک زدن او می‌کند: «بارها مرا به قصد کشت کتک زد.» (همان: ۱۴۲)

اما ولگا به سبب ترسی که در اثر خودکامگی و خشونت بیش از حد مادرش در وجودش شکل گرفته است، نمی‌تواند به رفتارهای ناروای او اعتراض و با آنها مخالفت کند: «من همیشه از او می‌ترسیدم.» (آقائی، ۱۳۹۸: ۵۲)

و همین ترس و عدم اعتراض منجر به شکل‌گیری «خصومت بنیادی» در شخصیتش می‌شود. مهم‌ترین دلیلی که مانع از مخالفت ولگا با مادرش و سرکوب عناد و نفرتی که به او دارد، می‌شود نیاز و اتکای جسمی و روانی به اوست که در اثر عدم حضور پدر این نیاز تشدید شده است.

۲-۳ بررسی اضطراب بنیادی در شخصیت ولگا

هورنای معتقد است در وجود هر انسانی مقداری نیروی حیاتی، انرژی، امکانات و استعدادها خاص نهفته است که اگر شرایط و فرصت مناسب برایش سازند این نیروها و استعدادها خودبه‌خود و به طور طبیعی رشد می‌کنند. هورنای این شرایط مناسب را دارای این صفات می‌داند: «محبت، حمایت، آزادی نسبی، کمک و راهنمایی و تشویق.» (هورنای، ۱۳۹۹: ۱۳) هورنای در مورد محبت والدین بر این مهم تأکید می‌کند که «بسیاری از والدین به علت عصبیت و مسائل روانی‌شان قادر به ابراز محبت صادقانه نیستند.» (هورنای، ۱۳۹۸: ۸۳-۸۲) که این مسئله در مورد مادر ولگا با توجه به شخصیت روان‌رنجورش و سابقه بستری شدنش در مراکز روانی به خوبی قابل تشخیص و بررسی است. ولگا در یکی از واگویی‌هایش خود را به ماکتی تشبیه می‌کند که از امکان رشد محروم شده است: «من یک ماکت کوچک شده‌ام بدون امکان رشد.» (آقائی، ۱۳۹۸: ۵۰)

از دلایل این محرومیت برای رشد می‌توان به دو عامل مهم اشاره کرد: ۱- فقدان پدر ۲- وجود مادری روان‌رنجور. ولگا از یک سو به سبب فقدان پدر از محبت و حمایت او منتفع نمی‌شود و از سوی دیگر به سبب وجود مادری روان‌رنجور که بارها او را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد، از محیطی بهنجار برای زیست و رشد برخوردار نیست: «اولین بار در خانه‌ای در خیابان درختی نزدیک پل چوبی بودیم که حالش بد شد. برف سنگینی آمده بود. مرا کتک زد و هلم داد توی باغچه و کتری آب جوش را به طرفم پرتاب کرد.» (همان: ۵۳)

مجموع این موارد باعث ایجاد حس ناامنی، اضطراب و تشویش در وجود ولگا می‌شوند که هورنای آن را اضطراب بنیادی می‌نامد. در این وضعیت ولگا به جای این که وقت و انرژی‌اش را صرف پرورش استعدادهای طبیعی‌اش کند، صرف تسکین و تخفیف اضطراب‌هایش می‌کند.

۴-۲- گرایش روان‌رنجورانه حرکت به سوی مردم

ولگا ناچار است با دیگران دائماً در تماس باشد، در نتیجه می‌کوشد روش‌های مناسبی بیابد تا با اطرافیانش مدارا کند و بدین طریق مانع از آن شود که دیگران با رفتار خشن و آزاردهنده، بر اضطراب و دلهره‌اش بیفزایند. با تحلیل و بررسی زندگی ولگا می‌توان چنین نتیجه گرفت که او در دوره‌های گوناگون زندگی‌اش از حرکت به سوی مردم به مثابه روشی برای کاهش اضطراب بنیادی‌اش استفاده کرده است. از خصوصیات شخصیت مهرطلب می‌توان به احتیاج‌شان به کمک و حمایت دیگران از آن‌ها اشاره کرد که این خصوصیت در رفتار ولگا کاملاً قابل واکاوی است. چنانکه در طول داستان، او مدام خود را محتاج کمک و حمایت دیگران می‌داند و از اشخاص گوناگون تقاضای کمک می‌کند و از آن‌ها قرض می‌گیرد: «از ایشون هزار تومان دستی قرض گرفتم.» (همان: ۱۹)

از دیگر خصوصیات شخصیت مهرطلب احساس قصور و عجز است و این احساس منجر به تنفر از خویش می‌شود: «برای کار در آبدارخانه احتیاج به یک کارگر دارند. مجبور شدم بپذیرم. باید دفتر را تمیز کنم. از خودم بدم آمد.» (همان: ۹)

و ما شاهدیم که این عبارت «از خودم بدم می‌آید» بارها در کل رمان تکرار می‌شود. از دیگر خصوصیات هورنای برای افراد مهرطلب بیان می‌کند این است که «برای وقت و حتی پولی که به زحمت به دست می‌آورند، ارزشی قائل نیستند.» (هورنای، ۱۳۹۹، ب: ۲۰۲) چنان که پیش از این نیز گفته شد، او برای سفر به ماسوله تقریباً یک پنجم حقوقش را شیرینی می‌خرد، که نشان می‌دهد برای پولی که به دست می‌آورد ارزش قائل نیست. او حتی تحت عنوان سخاوت، مسرفانه پول خرج می‌کند: «از کتابخانه ثامن ۴ پرس کباب کوبیده گرفتم و برای نهار به

مطب دکتر آفتاندلیان رفتم. سودابه و آقای فاطمی هم پلو و خورش داشتند، با هم خوردیم. عوض این که آن‌ها به من غذا بدهند، من برایشان غذا گرفتم.» (آقائی، ۱۳۹۸: ۱۳۳)

و این در حالی است که او برای یک پرس غذا، گاهی محتاج کمک دیگران می‌شود و چیزی برای خوردن ندارد: «برای ناهار یک بشقاب پلوی خالی گرفتم. از امروز دیگر توان خرید غذا را ندارم. شانزده ماه در زیرزمین خانهٔ مریم مسعودی و یک سال در خانهٔ مریم بیگی و یک سال در کتابخانه در گرسنگی گذشت.» (همان: ۱۰۹)

نکتهٔ دیگری که هورنای دربارهٔ شخصیت مهرطلب بیان می‌کند، پیشرفت خیلی کند آن‌ها در جلسه‌های روان‌کاوی است و علت آن را این می‌داند که آن‌ها از هر کاری که به نفع‌شان باشد، اجتناب می‌کنند. ولگا نیز رابطهٔ خوبی با روان‌کاوان و مددکاران ندارد و بارها آن‌ها را عامل مشکلات خود معرفی می‌کند: «این همه سال روانپزشکان مرا مونگول و گدا نگه داشتند.» (همان: ۲۵)

هورنای علت اجتناب و خودداری شخص روان‌رنجور از خودکاوی را ترس از دیدن نقص‌هایی می‌داند که او فعلاً بر آن‌ها سرپوش گذاشته و پنهان کرده است. به طور مثال روان‌کاو ولگا به او می‌گوید که عقل معاش ندارد: «از نظر دکتر کسمایی من عقل معاش ندارم. عقل معاش ندارم یعنی همیشه باید دستم پیش این و آن دراز باشد.» (همان: ۸۱)

اما او این موضوع را برنمی‌تابد و به انتقاد از او و مراکز درمانی می‌پردازد: «مراکز روانی و روانپزشک‌ها برایم کلماتی پر از درد و آه شده‌اند و بی‌اختیار قطرات اشک گونه‌هایم را خیس کرد. آن‌ها روی روح و روان آدم‌ها کار می‌کنند و می‌توانند از یک فرد عادی، یک بیمار غیرعادی بسازند. دکتر کسمایی به من گفت که دیگر به مطبش مراجعه نکنم.» (همان: ۹۶-۹۵)

هورنای همچنین معتقد است شخصیت مهرطلب به دلیل تعدی و اجحاف دیگران در حقش، احساس عناد و خصومت شدیدی به آن‌ها دارد، اما جز در مواقعی که دچار طغیان و آشفتگی روانی شود، دشمنی خود را ابراز نمی‌کند. ولگا نیز با این که مورد تجاوز مردهای متعددی قرار می‌گیرد هرگز این خشم را ابراز نمی‌کند: «نوتیک می‌داند برادرش اولین کسی بود که به من تجاوز کرد. وقتی خاله‌ام مرا از خانه بیرون کرد. یک شب سرد اسفندماه بود. برف همه‌جا را

سفیدپوش کرده بود. به هوهان زنگ زد. گفتم جایی برای خواب ندارم. مرا به خانه‌اش دعوت کرد. من با زنش آنجلا در قبرس آشنا شده بودم. پناهنده بود... وقتی همان شب اول در خانه‌اش به سراغم آمد باورم نمی‌شد که این قدر پست باشد.» (همان: ۲۱۶)

سپس بیان می‌کند که نمی‌توانسته است در برابر این ظلم داد و بیداد کند: «من نمی‌توانستم جلو همسایه‌ها و به‌خصوص نوتیک که در طبقه اول بود، داد و بیداد کنم و نصف شب از خانه‌اش بیایم بیرون.» (همان: ۲۱۶)

در موارد دیگر هم ولگا خشم و خصومتش را ابراز نمی‌کند و فقط صلیب خود را از آن‌ها جدا می‌کند. هورنای معتقد است که «این تیپ به واسطه احتیاج و اتکا به دیگران، جرئت دعوا و مجادله ندارد.» (هورنای، ۱۳۹۹ ب: ۲۰۴)

۲-۵- بررسی تضاد بنیادی در شخصیت ولگا

هورنای درباره شخصیت مهرطلب می‌گوید، درست است که این تیپ از هرگونه رفتار برتری طلبانه عاجز است، اما به برتری طلبانی که قادر به ابراز وجود، جسور و پرخاشگر هستند به چشم تحسین نگاه می‌کند. در مورد ولگا نیز این خصوصیت به چشم می‌خورد. او در مورد خانم دولت، مدیر شرکتی که برای مدتی به عنوان آبدارچی در آنجا مشغول کار می‌شود، به چشم تحسین می‌نگرد: «امروز ناهار لوبیاچیتی پختم. خانم دولت هم یک بشقاب خوردند. این زن خیلی قابل احترام است.» (آقائی، ۱۳۹۸: ۱۹)

اما سرانجام خانم دولت که شخصیتی برتری طلب دارد به دلیل قرض‌هایی که ولگا از کارمندان می‌گیرد، او را اخراج می‌کند: «امروز خانم دولت در یک پاکت حقوقم و پانزده روز پاداش به من دادند و عذر مرا خواستند. چقدر برای این زن احترام قائل بودم.» (همان: ۳۲)

هورنای علت گرایش افراد مهرطلب به سوی برتری طلبان را خواسته‌هایی برتری طلبانه‌ای می‌داند که در افراد مهرطلب وجود دارد، منتهی به سبب جلوگیری از کشمکش این خواسته‌ها با تمایلات مهرطلبی، ناچارند که آن‌ها را سرکوب کنند.

در نمونه‌ای دیگر از تضادّ بنیادی در وجود ولگا می‌توان به پشیمانی و رنجی اشاره کرد که بعد از توهین و تحقیرهای شهناز، دخترخواهر همسر سابقش، با آن مواجه می‌شود: «باز مثل چند شب گذشته شهناز بعد از غذا شروع به بحث و جدل کرد و ناگهان در اتاق پسرم را باز کرد و داخل شد. به من پرخاش کرد و گفت: «ای سگ ارمنی، تازه صاحب بچه شده‌ای؟» شوهر سابقم دست او را کشید و از اتاق برد. دوباره هجوم آورد و فریاد زد: «تو دایی مرا بدبخت کردی. تو همه چیز را فروختی و رفتی. حالا برگشته‌ای صاحب زندگی بشوی؟» (همان: ۱۷۴-۱۷۵)

ولگا در آن لحظه در جواب توهین‌ها و تحقیرهای شهناز چیزی نمی‌گوید، اما بعد از این ماجرا از این‌که جواب بی‌احترامی‌های او را نداده است، رنج می‌برد: «نمی‌توانم صورت پرخاشگر و دشنام‌های شهناز را فراموش کنم و از این‌که به او جواب ندادم رنج می‌برم.» (همان: ۱۷۸)

هورنای علت این پشیمانی و رنج را خواسته‌ها و احتیاجات پنهان برتری‌طلبانه‌ای می‌داند که در وجود شخص مهرطلب وجود دارد و به جان او می‌افتد و توقع رفتاری مخالف مهرطلبی دارد. «اگر تمایلات برتری‌طلبی پنهان در شخصیت مهرطلب وجود نداشت، هر گاه گذشت و ملایمت از خود نشان می‌داد، مطابق رویه مهرطلبانه رفتار کرده بود و می‌بایستی خوشنود و راضی باشد. پس علت ناراضی‌اش این است که در عین اینکه جنبه مهرطلبی خود ایده‌آلی‌اش راضی شده، به جنبه برتری‌طلبی آن لطمه وارد آمده و او را دچار ملامت و سرزنش می‌کند.» (هورنای، ۱۳۹۹ ب: ۲۰۶)

از سوی دیگر شاهد تمایلات انزواطلبانه ولگا نیز هستیم: به او گفتیم: «تنهایی را ترجیح می‌دهم.» (آقائی، ۱۳۹۸: ۱۸۹)

که این گرایش نیز همچون گرایش برتری‌طلبی سرکوب می‌شود. بنابراین چنان‌که در تحلیل‌ها خود به آن پرداختیم از برخورد سه گرایش روان‌رنجور حرکت به سوی مردم، حرکت به دور از مردم و حرکت علیه مردم، تضادّ بنیادی در شخصیت ولگا شکل می‌گیرد که عمده مشکلات عصبی‌اش ناشی از همین تضادّ است.

۶-۲- بررسی خود ایده‌آلی در شخصیت ولگا

چنان‌که پیش از این به تبیین آن پرداختیم ولگا شخصیتی مهرطلب دارد، از این رو همچون دیگر تیپ‌های عصبی، همه حالات مهرطلبانه خود را که ناشی از ضعف و درماندگی است به کمک تخیل در کارگاه خود ایده‌آلی تبدیل به حُسن و صفات ممتاز می‌کند. مثلاً احتیاج به گذشت، تسلیم و بی‌دفاعی را تبدیل به عدم خودخواهی، نیکی و خیرخواهی، سخاوت، تواضع، نجابت و دلسوزی برای دیگران می‌کند. خود ایده‌آلی ولگا به او امر می‌کند که باید تا آن‌جا که می‌توانی به دیگران کمک کنی: «آقای رامشی را بیرون پارک دیدم. کنار جوی آب برای خودش در یک پیت حلبی، آتش روشن کرده بود... ۲۰۰ تومان به او دادم.» (همان: ۲۷۲)

ولگا در تصویر ایده‌آلی که از خودش ساخته، خویش را مجبور می‌داند برخلاف خود واقعی‌اش که در وضعیت مالی مناسبی نیست، دست‌ودلباز باشد، رعایت دیگران را بکند، به فکر دیگران باشد، عاشق و فداکار باشد و در روابط خود با دیگران ملایمت و رأفت نشان دهد:

«امروز خانم خیرآبادی برایم لوبیاپلو آورد. باید جبران کنم.» (همان: ۶۶)

هورنای همچنین درباره کلمه «باید» که در گفتمان افراد روان‌رنجور آشکار می‌شود، می‌گوید: «کلمه «باید» شلاقی است که با آن فرد روان‌رنجور، خویش را به طرف «خود ایده‌آلی» می‌راند و می‌کوشد تا به وسیله آن فاصله «خود واقعی» و «خود ایده‌آلی» را از بین ببرد.» (هورنای، ۱۳۹۹الف: ۸۰)

و «باید جبران کنم» همان شلاقی است که ولگا به کمک آن، خود را به سمت خود ایده‌آلی‌اش، می‌راند. در واقع او به دلیل اضطراب بنیادی که با آن دست به گریبان است، می‌کوشد با این ترفند، فاصله‌اش را با خود ایده‌آلی‌اش کم‌تر کند.

۷-۲- بررسی تعکس در شخصیت ولگا

می‌توان گفت یکی از وظایف تعکس، حفظ خود ایده‌آلی است. بدین ترتیب که ولگا رفتار، تمایلات و حالت‌هایی را که در خودش وجود دارد و مغایر با خود ایده‌آلی است به بیرون از خود منعکس می‌کند. اگر در روش خود ایده‌آلی ولگا یک قدم از خود واقعی‌اش دور می‌شود، در

این روش به کلی از خود واقعی‌اش دور شده و همه عوامل روان‌رنجوری‌اش را در خارج از وجود خویش می‌بیند: «بالاخره مرا به روز مادرم می‌اندازند. بی‌لباس و گرسنه، همان‌طور که مادرم آخر عمرش بود.» (آقائی، ۱۳۹۹: ۱۰۶)

در واقع ولگا با بیان این جملات می‌کوشد تا با کمک تعکس مسبب ایده‌آل و بی‌نقص نبودن خویش را عوامل خارجی معرفی کند. به عبارت دیگر او در این روش عوامل درونی را که مسبب برهم خوردن تعادل روانی و وضعیت اسف‌بارش شده‌اند به بیرون منتقل کرده و عوامل بیرونی را مسبب وضعیت نامناسبش معرفی می‌کند: «اساتید روان‌پزشکی توانستند تئوری‌های خود را روی من پیاده کنند و مرا گرسنه و گدا نگه دارند.» (همان: ۴۲)

«این همه سال روان‌پزشکان مرا مونگول و گدا نگه داشتند.» (همان: ۲۵)

«برایش گفتم که مراکز روانی و روان‌پزشک‌ها برایم کلماتی پر از درد و آه شده‌اند و بی‌اختیار قطرات اشک گونه‌هایم را خیس کرد. آن‌ها روی روح و روان آدم‌ها کار می‌کنند و می‌توانند از یک فرد عادی، یک بیمار غیرعادی بسازند.» (همان: ۹۶-۹۵)

چنان‌که در نمونه فوق بی‌خوبی مشخص شد ولگا عامل فقر و گرسنگی و روان‌رنجوری خویش را نه خرج‌های غیرضروری و عوامل درونی بلکه روان‌پزشکان و تئوری‌های آن‌ها و عوامل بیرونی معرفی می‌کند.

۸-۲- بررسی منطق‌سازی در شخصیت ولگا

منطق‌سازی را می‌توان خودفریبی به وسیله دلیل‌تراشی و استدلال تعریف کرد. هورنای معتقد بود «شخص عصبی از هر تیپ که باشد می‌کوشد تا صفات و تمایلات و خصوصیات مخصوص به خود را با منطق‌سازی موجه قلمداد کند.» (هورنای، ۱۳۹۹ الف: ۱۱۳) ولگا نیز می‌کوشد تا به کمک این روش، قرض و نسیه‌های متعددش از دیگران را مطلوب و برجسته نشان دهد: «من مسیحی هستم و در دین ما نسیه و اقساطی خریدن روش تجارتي است. من خودم در لندن بیش‌تر وسایل آشپزخانه، بالش، ملافه، حوله، لحاف پر و چیزهای تزئینی را نسیه و قسطی خریدم. در مسیحیت این را ثواب نمی‌دانیم. همکاری در تجارت است.» (آقائی، ۱۳۹۹: ۳۰۳)

او با بیان اینکه عمل قرض و نسیه گرفتن «همکاری در تجارت است» می‌کوشد دست به منطق‌سازی بزند و فعل خود را مشروع و مقبول نشان دهد. در حالی که در فرهنگی که او در آن زیسته و رشد کرده، قرض گرفتن پلی است برای بردن آبرو. می‌توان گفت ولگا تمام عواملی را که موجب می‌شوند در مقابل تضادهایش قرار گیرد، یا کوچک می‌کند یا طوری آن‌ها را تحریف و دستکاری می‌کند که با خصوصیات تیپ مهرطلبی سازگار درآیند.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش ما با رویکردی روان‌کاوانه و به شیوه توصیفی - تحلیلی به تحلیل و بررسی شخصیت اصلی رمان *از شیطان آموخت و سوزاند* نوشته فرخنده آقائی پرداختیم. ولگا، شخصیت اصلی رمان، به سبب عدم انطباق رفتارش با محیطی که در آن زندگی می‌کند و انعطاف‌ناپذیری یا اجباری بودن رفتارها و عکس‌العمل‌هایش و همچنین عدم استفاده از امکانات واقعی زندگی، شخصیتی روان‌رنجور دارد. او به سبب روان‌رنجوری مادرش و اذیت و آزارهای او و همچنین فقدان حمایت پدر، محیطی ناهنجار را در دوران کودکی تجربه می‌کند که موجب شکل‌گیری اضطراب بنیادی در شخصیت او می‌شود. طلاق او از همسرش نقطه‌ای است که او را با بحران‌های شدید روانی مواجه می‌کند و بر اضطراب او می‌افزاید. ولگا برای در امان ماندن از اضطراب بنیادی رو به گرایش‌های روان‌رنجور می‌آورد و بنا به محیطی که در آن رشد می‌کند، گرایش حرکت به سوی مردم در او رشد بیشتری می‌کند، که قرض‌های متعدّدش از دیگران و عدم برخورد با افرادی که به او تجاوز کرده‌اند از نشانه‌های وابستگی او به دیگران است. اما همزمان از گرایش‌های روان‌رنجور دیگر نیز بهره می‌گیرد که موجب تضاد بنیادی در شخصیتش می‌شود. در این وضعیت ولگا می‌کوشد با روش‌های دیگری همچون خود ایده‌آلی، تعکّس و منطق‌سازی فاصله‌ای را که بین خود واقعی و خود ایده‌آلی‌اش ایجاد شده است برطرف کند. در روش خودایده‌آلی ولگا تا آنجا که می‌تواند سعی می‌کند دست و دلباز باشد. در روش تعکّس عمده مشکلات خود را ناشی از رفتار و تصمیمات دیگران می‌داند و در روش منطق‌سازی می‌کوشد علت قرض و نسیه گرفتن‌های مکررش را شراکت در معامله بیان کند.

فهرست منابع و مآخذ

الف: کتابنامه

- ۱- اتکینسون، ریتا ال و همکاران، (۱۳۸۲)، *زمینه روان‌شناسی هیلگارد*، ترجمه محمدنقی براهنی و همکاران، تهران: رشد، چاپ هجدهم.
- ۲- آقائی، فرخنده، (۱۳۹۸)، *از شیطان آموخت و سوزانده*، تهران: ققنوس، چاپ چهارم.
- ۳- ستاری، جلال، (۱۳۹۸)، *سیمای زن در فرهنگ ایران*، تهران: مرکز، چاپ هشتم.
- ۴- شاملو، سعید، (۱۳۹۰)، *مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت*، تهران: رشد، چاپ دهم.
- ۵- شولتز، دوان پی؛ شولتز، سیدنی الن، (۱۴۰۰)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: ویرایش، چاپ چهل و پنجم.
- ۶- فروید، زیگموند، (۱۳۹۹)، *کاربرد روان‌کاوی در نقد ادبی*، ترجمه حسین پاینده، تهران: مروارید، چاپ سوم.
- ۷- فیست، جس؛ فیست، گریگوری جی؛ آن رابرتس، تامی، (۱۴۰۰)، *نظریه‌های شخصیت*، تهران: روان، چاپ بیست و دوم.
- ۸- میرعابدینی، حسن، (۱۴۰۰)، *دختران شهرزاد (زنان نویسنده ایرانی)*، تهران: چشمه، چاپ اول.
- ۹- ماتلین، مارگارت دبلیو، (۱۳۹۰)، *روان‌شناسی زنان*، تهران: روان، چاپ اول.
- ۱۰- هورنای، کارن، (۱۳۹۸)، *شخصیت عصبی زنانه ما*، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران: بهجت، چاپ چهاردهم.
- ۱۱- _____، (۱۳۹۹ الف)، *تضادهای درونی ما*، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران: بهجت، چاپ بیست و هشتم.
- ۱۲- _____، (۱۳۹۹ ب)، *عصیت و رشد آدمی*، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران: بهجت، چاپ بیست و نهم.

ب - مقاله:

- ۱۳ - بنی طرفی، نیلوفر و حاتم پور، شب‌نم، (۱۳۹۸)، «بازنمایی جلوه‌های زنانه در سه رمان از نویسندگان زن ایرانی»، نشریه پژوهش‌نامه ادبیات داستانی، سال هشتم، شماره ۳، پاییز، صص: ۱-۲۱.
- ۱۴ - جاویر، سعیده و علیزاده، ناصر، (۱۳۹۶)، «هویت در رمان از شیطان آموخت و سوزاند اثر فرخنده آقائی بر پایه تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلایف». نشریه ادبیات فارسی، شماره ۳۸، زمستان، صص: ۲۴۷-۲۶۶.
- ۱۵ - عظیمی، زهرا و اسماعیل، صادقی، (۱۴۰۰)، «بررسی مؤلفه‌های اصلی مشترک ترسیم‌شده از شخصیت زنان سنتی و مدرن در آثار زویا پیرزاد و فرخنده آقائی»، نشریه متن پژوهی ادبی، شماره ۸۸، صص: ۱۹۱-۱۷۰.
- ۱۶ - فاضلی، فیروز و تقی‌نژاد، فاطمه، (۱۳۸۹)، «روایت زمان در رمان از شیطان آموخت و سوزاند»، نشریه ادب پژوهی، شماره ۱۲، تابستان، صص: ۷-۳۰.

ج - خارجی

- 17- Aghaei, F. (2019). from the devil learned and burned. Tehran: Qoqnoos. [In Persian]
- 18- Atkinson, R. (2003). Hilgard's Introduction to psychology. (trans) Baraheni, M. Tehran: Roshd. [In Persian]
- 19- Azimi, Z and Esmaeel, S. Barresi moalefehaye asli moshtarak tarsim shodeh az shakhsite zanane sonata va modern dar asar Zoya Pirzad va Farkhondeh Aghaei. Nashrie matnpajohi adabi.2021.88. 170-191
- 20- Banitarafi, N and Hatampour, SH. Baznamaee jelvehaye zanane dar se roman az nevisandegan zane Irani. Nashrie pajoheshnameye adabiat dastani. 2019. 3. 1-21
- 21- Fazely, F and Taghinejad, F. Narration of time in the novel from the devil learned and burned. Nashrie adab pajohi. 2010.12. 7-30
- 22- Feist, J. Feist, g. Ann Roberts, T. (2013). Theories of Personality. (Trans) Mohammadi, Y. Tehran: Ravan. [In Persian]
- 23- Freud, S. (2020). Psychoanalysis & literature. (Trans) Payandeh, H. Tehran: Morvarid. [In Persian]

-
- 24- Horney, K. (2019). The neurotic personality of our time. (Trans) Mossaffa, M.J. Tehran: Behjat. [In Persian]
 - 25- Horney, K. (2020). Neurosis & Human growth. (Trans) Mossaffa, M.J. Tehran: Behjat. [In Persian]
 - 26- Horney, K. (2020). Our inner conflicts. (Trans) Mossaffa, M.J. Tehran: Behjat. [In Persian]
 - 27- Javer, S and Alizade, N. Hoviat dar romane from the devil learned and burned asare Farkhondeh Aghaei bar paye tahlile gofteman enteghadi norman ferkelaf. Nashrie adabiat farsi.2017. 38. 247-266
 - 28- Matlin, M. (2012). The psychology of women. (TRANS) Mohammady, S. Tehran: Ravan. [In Persian]
 - 29- Mirabedini, H. (2021). *Woman authors, Iranian*. Tehran: cheshmeh. (Translated in Persian)
 - 30- Sattari, J. (2019). *The visage of woman in Iranian culture*. Tehran: markaz. (Translated in Persian)
 - 31- Schultz, D., Schultz, S. (2013). Theories of personality. (Trans) Mohammadi, Y. Tehran: Virayesh. [In Persian]
 - 32- Shamlu, S. (2011). Schools & Theories of personality. Tehran: Roshd. [In Persian]